

## در طریقت ما کافری است رنجیدن

زمستان سال ۸۸ بود که ماهنامه مهرنامه منتشر شد و پیش چشم اهالی فرهنگ و فلسفه و روشنفکری قرار گرفت و موجی از امید و خرسندی و نشاط را در دلها برانگیخت؛ ماهنامه‌ای که قرار بود در حوزه علوم انسانی فعالیت کند. از شماره نخست، با نوشتن مقاله‌ای درباره «علوم انسانی اسلامی» و گفتگویی با دوست عزیز احسان شریعتی، درباره کارنامه فکری علی شریعتی و عبدالکریم سروش با اشتیاق تمام، همراه و همکار این نشریه شدم. این گفتگو را دیگر دوست عزیزم رضا خجسته رحیمی انجام داده بود که آن زمان به همراه محمد قوچانی در زمره گردانندگان اصلی مهرنامه بودند. در شماره‌های ۲ و ۳ مهرنامه مقالاتی به قلم محمد قوچانی، سردبیر مهرنامه، تحت عنوان «چرا نباید لائیک بود؟» منتشر شد که به باور من هم تعجب برانگیز بود و هم غیرمنصفانه و ناموجه. در زمانه‌ی تلامی که ز منجنیق فلک بر سر روشنفکران و نویسندگان مستقل «فتنه» می‌بارید و این طایفه با اصناف محدودیت‌ها روبرو بودند، حمله آوردن بر این جماعت درویش یک قبا شرط عدالت و درایت نبود. در دیداری که با قوچانی در دفتر نشریه مهرنامه داشتم، به ایشان گفتم شما به نظرم فاضل‌تر و هوشمندتر از آن هستید که به آنچه در این مقالات درباره روشنفکران و محاسباتی که عقل من بدانها قد نمی‌دهد، آن مقالات منتشر شد. چندی بعد مقاله «در دفاع از روشنفکران» را در نقد مقالات «چرا نباید لائیک بود؟» در مهرنامه منتشر کردم.<sup>۱</sup> در عین حال تا زمانیکه رضا خجسته در مهرنامه بود، در زمره مشاوران نشریه بودم و از مشورت دادن دریغ نمی‌ورزیدم.

رفته‌رفته و با گذشت زمان، مشی دست اندرکاران مهرنامه تغییر کرده و کشتیبان را سیاستی دگر آمده؛ خصوصاً چگونگی مواجهه ایشان با نحله روشنفکری دینی در شماره‌های اخیر آشکارا تفاوت یافته است. در شماره ۲۵ مهرنامه، پرونده‌ای تحت عنوان «روشنفکری دینی در ترازو» منتشر شد. در نوشته «فراموشی دین به مثابه سنت»، نویسنده از طعن و تحقیر و بی‌حرمتی در حق مدرسه روشنفکری دینی، انصافاً ذره‌ای مضایقه نکرده است:

«روشنفکران دینی... سخنانی گفتند و سطوری نوشتند که اینک جزء زمختی از «بدبختی» وقفه در تاریخ اندیشه ایرانی به حساب می‌آید... نگرش به دین به مثابه سنت، جایی برای التقاط، رویاپردازی، سخنوری، سجع‌بافی و قافیه‌پراکنی باقی نمی‌گذارد، چیزی که عبدالکریم سروش در آن استاد بود... روشنفکران دینی در زمانه عسرت و بی‌فروغی خویش، در کسوت اپوزیسیون درآمده و با رها کردن دیانت و سنت، در حمایت از دموکراسی و حقوق بشر از ایالات متحده نامه به این سوی اقیانوس می‌فرستند.»

۱. سروش دباغ، «در دفاع از روشنفکران»؛ مهرنامه شماره ۴؛ اینک در سروش دباغ، ترنم موزون حزن، تهران، کویر، ۱۳۹۰، صفحات ۱۱۲-۱۰۳.

علاوه بر این نوشته، بی‌مهری آشکار این نویسنده مهنرنامه با جریان روشنفکری دینی در دو مصاحبه‌ای که در این پرونده انجام داده، از لابلای سؤالات مطروحه کاملاً هویدا است.<sup>۲</sup> روشن است که اوسودای تحمیل ایده‌های خود به مصاحبه شوندگانرا در سر می‌پروراند؛ گویی روشنفکران دینی سرمایه‌ای جز سفاقت نداشته و در این سالیان متمادی آب درهاون کوبیده و وقت کلمات را گرفته و پروژه جدی‌ای را پیش نبرده و گره‌ای را نگشوده‌اند.

از سوی دیگر، اگر دفتر مهنرنامه را در سال گذشته ورق بزیم و جهت‌گیری نشریه را رصد کنیم، به عیان می‌بینیم که گردانندگان آن در صدد برجسته کردن دست کم یک‌چهره فرهنگی معاصر هستند: سید جواد طباطبایی. او بر این باور است و به صد زبان گفته که ما دچار «امتناع اندیشه»، «انحطاط تفکر» و «تصلب سنت» شده‌ایم و گره فرو بسته ما به هیچ‌حیلتی باز نمی‌شود، مگر آنکه اعتراف کنیم که هم سنت را بد فهمیده‌ایم، هم اندیشه مدرن را؛ در این میان نه متفکران و روشنفکران خوبی داشته‌ایم، نه مدرسان و نه فیلسوفان و نه مترجمان قابل قبولی. وی در کسوت مبصر و معلم کلاس روشنفکری، دیکته و مشق همه را تصحیح کرده و همه را مردود اعلام کرده:

تا بداند مؤمن و گبر و یهود

کاندر آن صندوق بجز لعنت نبود

از اینرو طباطبایی در شماره‌های مختلف مهنرنامه مجال می‌یابد تا به تفاریق به داریوش آشوری، جلال آل‌احمد، عبدالکریم سروش، علی شریعتی، کریم مجتهدی، حسن یوسفی اشکوری و... به تندی حمله کند. در عین حال او فراموش نمی‌کند که در این روزگار پرتلاطم، لگدی هم به میرحسین موسوی بزند و یادی از ایام گذشته کند؛ در عین حال با سلسله روحانیت هم به ملاطفت رفتار می‌کند و علی‌الاصول خطایی را متوجه فقیهان نمی‌داند. ایامی که ایران بودم و در «مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» کار می‌کردم؛ یکی از همکاران خوش ذوق می‌گفت در جامعه روشنفکری ما سید جواد طباطبایی و آرامش دوستدار، گوی سبقت را در توضیح این دقیقه و نکته مهماز یکدیگر ربوده‌اند که ما هیچ نبوده‌ایم و هیچ نیستیم، و در آینده هم هیچ نخواهیم شد و در عین حال یکدیگر را به دزدیدن این ایده بکر و بدیع متهم می‌کنند! هر چند روشن هم نیست که پس از اعتراف بدین خبط و خطای مهلک تاریخی، چگونه بار ما بار می‌شود و می‌توانیم بر مشکلات نظری و عملی فراوانی فائق آییم که با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم؟ لابد پاسخ این است که با عدول از ساز و کار دموکراتیک و احیا و برگرفتن ایده‌های «ایران‌شهری» در این زمانه پر تب و تاب. در آثار طباطبایی هیچ روشن نیست که در مصاف میان سنت و مدرنیته که مسئله اصلی و امروزی جامعه ایران است؛ جامعه‌ای که دوران گذار را از سر می‌گذراند و چند صباحی است با جهان جدید آشنا

<sup>۲</sup> بر خورد مغرضانه و نامهربانانه دست اندرکاران نشریه مهنرنامه با نحله روشنفکری دینی در مقاله زیر به بحث گذاشته شده است:

علی آزاد، «بی‌مهری مهنرنامه با روشنفکری دینی»، سایت جرس؛

شده، چه بر سر مؤلفه های مختلف سنت دینی نظیر کلام، فقه، عرفان، تفسیر متن مقدس... می رود و مثلاً احکام فقهی ای نظیر ارتداد و سنگسار ... را با چه روش و راهکاری و در چه ترازویی باید توزین و حک و اصلاح و بازیابی کرد.<sup>۳</sup> آنچه به زعم ایشان اهمیت بیشتری دارد، تأکید بر کم سواد و نادانی دیگران است؛ امری که ترجیح بند مکتوبات طباطبایی است. بی جهت نیست که غالباً بیش از اینکه سخنان و ایده های ایجابی او تأمل برانگیز باشد و در محافل فکری و روشنفکری به بحث گذاشته شود، مقدمه کتاب ها و همچنین حملات ایشان به عمرو و زید محل اعتنا واقع می شود. اگر آتشی بود در این خانه که لابد کاشانه را می سوزاند؛ اما در پروژه فکری غیررهگشایی که نسبت چندانی با اینجا و اکنون ما ندارد و صرفاً در مقام نشان دادن ناتوانی های جبلی این و آن است و کفه سلبی آن سنگینی می کند؛ قاعدتاً در آن امری جذاب تر از قدح و ذم دیگران برای مخاطبان یافت نمی شود. آثار طباطبائی به تعبیر نیکوی علی میرسپاسی از روایت های یأسِ روشنفکری این دیار محسوب می شود و ثمره ای ندارد.<sup>۴</sup> طعن و تمسخر در نوشته های طباطبایی فقط به شخصیت و خلق و خوی ایشان بر نمی گردد، اینکه فی المثل صاحب نظریه «امتناع اندیشه»، مقالات چند ده صفحه ای به منظور «نشان دادن» خطاهای ترجمه ای مترجم گرانسنگ و صاحب سبکی چون داریوش آشوری می نویسد از مؤیدات و شواهد نظریه اوست و نه فرعی بر آن.

طنز روزگار است که طباطبایی در *مهرنامه* قدر می بیند و بر صدر می نشیند و مقالات تمجید آمیز متعددی درباره او منتشر می شود؛ در مقابل روشنفکران دینی که با مرارت های بسیار در دهه های اخیر، بی علت و بی رشوت، خالصانه در این مملکت کار کرده، ایده پردازی و مفهوم سازی کرده، هزینه های گزاف پرداخته، مجبور به ترک دیار و کاشانه خویش شده و به رغم همه ناملایمات هنوز از صحنه بیرون نرفته اند و نسل دوم پس از انقلاب این نحله هم به صحنه آمده و مشغول فعالیت فرهنگی و روشنفکری است، محکوم به التقاط و رؤیاپردازی می شوند و «جزء زمختی از بدبختی وقفه تاریخ اندیشه ایرانی» به حساب می آیند که هم دین و هم سنت را رها کرده اند؛ دست اندرکاران *مهرنامه* نیز اکنون فرصت را مغتنم شمرده و به زعم خویش در اندیشه خواندن فاتحه بر پیکر بی جان این نحله فکری و برگزاری مجلس ختم آن اند. لابد به نزد ایشان، دغدغه دفاع از دین عقلانی و خردنواز جواد طباطبایی از احمد قابل و عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری بیشتر است. شرح این بی انصافی فرصت طلبی و وارونه دیدن امور بماند برای وقتی دیگر:

یا رب کجاست محرم رازی که یک زمان  
دل شرح آن دهد که چه گفت و چه ها شنید

۳. نقد مبسوط آراء جواد طباطبایی مجال دیگری می طلبد؛ ان شاء الله در نوشته ای مستقل بدان خواهم پرداخت.

۴. نگاه کنید به: علی میرسپاسی، *روشنفکران ایران: روایت های یأس و امید*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر توسعه، ۱۳۸۶.

محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد  
از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

چنانکه در برخی از مقالات خویش آورده‌ام، بر این باورم که مدرسه روشنفکری دینی، به رغم کاستی‌هایی که دارد، تأثیر گذارترین و پر مخاطب‌ترین مدرسه فکری پس از انقلاب اسلامی تاکنون بوده است. اگر گردانندگان *مهرنامه*، جریان و مکتب فکری دیگری را در ایران معاصر می‌شناسند، در شماره‌های بعدی درباره آنها نیز پرونده منتشر کنند تا قدر ایشان بر همگان روشن شود. در حوزه اندیشه و روشنفکری نمی‌توان و نباید به نحو انتزاعی و در خلأ سخن گفت و قضاوت کرد. ما نه در سوئیس زندگی می‌کنیم، نه در انگلستان، نه در فرانسه، نه در آلمان؛ بلکه در ایران دهه نود از سده چهارده شمسی به سر می‌بریم، کشوری که از انقلاب مشروطه‌اش بیش از صد و پنج سال گذشته، اما هنوز آرمانهای مشروطه در آن محقق نشده است. در چنین فضایی، باید به طور نسبی و در دایره مقدمات و ممکنات، کارنامه نحله روشنفکران را ارزیابی کرد، نه منسلخ از سیاق و به نحو فرضی و خیالی. در قیاس با دیگر کنشگران فرهنگی در دهه‌های اخیر، کارنامه روشنفکری دینی در مجموع کامیاب است، به سبب پرسش‌های عافیت‌سوز و تأمل‌برانگیز مهمی که در حوزه اندیشه دینی در انداخته و به فراورده‌های معرفتی جهان جدید خوشامد گفته و از نسبت میان عقل و دین و یافته‌های عقلانی و داده‌های وحیانی سراغ گرفته و گره‌های فراوانی که گشوده است؛ هرچند جوانب مغفولی هم دارد و هنوز پروژه‌ای ناتمام است. ناگفته نماند که عموم نشریات این نحله نظیر *کیان*، *ایران فردا*، *مدرسه* و... تعطیل شده و از ادامه انتشار بازمانده‌اند؛ با این وجود مولدان و موزعان این نحله فکری باز نایستاده و به راه خویشادامه داده‌اند.

در جامعه ایران با مختصات دینی و فرهنگی که در آن سراغ داریم، اگر طرح مفاهیمی چون «رشد سرطانی فقه»، «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی»، «تشیع صفوی، تشیع علوی»، «معرفت دینی»، «دین حداقلی»، «ذاتی و عرضی در ادیان»، «بسط تجربه نبوی»، «اصناف دین‌ورزی»، «قرائت نبوی از جهان»... از پیش از انقلاب بهمن ۵۷ تا روزگار کنونی مصداق رؤیایپردازی و التقاط و ایجاد وقفه در تاریخ اندیشه ایرانی است، باید پرسید آیا تأکید بر «انحطاط تفکر» و «امتناع اندیشه» و خویشتن را هیچ انگاشتن و مرعوب فضای فکری مغرب‌زمین شدن، نمادی از گره‌گشایی معرفتی و کار اصیل روشنفکرانه است؟! در زمانه‌ای که غالب روشنفکران دینی به اجبار از کشور کوچ کرده‌اند، شرط مروت نیست که با خالی شدن صحنه، فرصت را مغتنم شمرده و به میراث فکری ایشان لگد بزнім. روشن است که مجال نقد باز است و می‌توان ایده‌های مدرسه روشنفکری دینی را نقد کرد و باید چنین کرد و مگر تاکنون غیر از این بوده است؟ بهترین نقدهای عالمانه بر آراء عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری و دیگر چهره‌های این نحله

۵. سروش دباغ، «هم سهم دل، هم سهم عقل؛ روشنفکری دهه نود» *مهرنامه* شماره ۲۰؛ همو، «پروژه ناتمام است: روشنفکری دینی و آینده آن» *مهرنامه* شماره ۲۵.

در نشریات کیهان فرهنگی، کیان و مدرسه منتشر شده و پیش چشم دیگران قرار گرفته؛ مقالاتی که بازار نقد عالمانه و منصفانه را گرم نگه داشته بود. اگر جز این بود، شاگردان نقاد در این مکتب پرورش نمی یافتند و نسل دوم این نحلّه فکری در دهه گذشته پا به عرصه نمی گذاشت. مقالات انتقادی سعید حجاریان و علیرضا علوی تبار بر ایده های عبدالکریم سروش درباره «قرائت ایدئولوژیک از دین» و «حکومت دموکراتیک دینی» در نشریه کیان؛ مقالات آرش نراقی در نقد آراء الاهیاتی عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری درباره مقوله «وحی»، مقالات محمد رضا نیکفر درباره الهیات مسیحی و نسبت سنجی آن با پروژه اصلاح دینی در جهان اسلام، و مقالات نگارنده در نقد آراء مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان درباره «ایمان» و «تعبد و تدین» در نشریه مدرسه در زمره این مقالات انتقادی است.

بر خلاف آنچه سردبیر مهرنامه در مقاله «پیغام سروش، داستان داوری» شماره ۲۷ آورده، اختلاف و نزاع دراز آهنگ میان روشنفکران دینی و مخالفانشان را نباید بدون توجه به عوامل دیگر، حول مسئله پوپر و هایدگر تنظیم کرد. درست است که پوپر و هایدگر با هم اختلاف مشرب فلسفی جدی داشتند و یکی از سنت انگلوساکسون و تحلیلی برخاسته و دیگری متعلق به نحله فلسفه قاره ای است؛ تفاوتی را که می توان در ناقدان و شارحان فرنگی و وطنی ایشان نیز سراغ گرفت؛ اما در هیچیک از آثار دین شناسانه تأثیرگذار بیست و پنج سال گذشته، ایده های پوپری نقش محوری نداشته است. قبض و بسط تئوریک شریعت سروش بیش از آنکه وامدار پوپر باشد؛ وامدار کانت و کواین است. هم چنین دیگر آثار دین شناسانه سروش و سایر روشنفکران دینی، نسبت چندانی با اندیشه های پوپر ندارد؛ بگذریم از نسل بعدی که بیشتر تحت تأثیر راولز و پلنتینگا و نیگل و ویتگنشتاین و راس و دیگر متفکران اند. اساساً مسئله را باید به نحو دیگری صورت بندی کرد. مسئله اصلی این نیست که آیا خوانش ما از هایدگر و پوپر و دیگر فیلسوفان بزرگ، تاکنون درست بوده یا نه؛ متون فلسفی کلاسیک را خوب خوانده ایم یا نه؛ تفکر متافیزیکی و اتئولوژیک چه مؤلفه ها و خصوصیات دارد و...؛<sup>۷</sup> همه این تأملات در جای خویش نیکوست و رهگشا و آثار و برکات عدیده ای دارد؛ اما، آنچه در بحث کنونی محوریت دارد، این است که از بیست و پنج سال پیش تاکنون، عده ایبا دفاع از دین مدارا محور دموکراتیک مقید به قیود حقوق بشری و اخلاقی، «قرائت فاشیستی از دین» را نقد

۶. وامدار نبودن ایده های دین شناسانه عبدالکریم سروش به پوپر، فیلسوف اتریشی - انگلیسی معاصر، در گفتگوی زیر به بحث گذاشته شده است:

سروش دباغ، «خاتمی خواندن آثار پوپر را به اعضای کابینه اش توصیه کرد»، نشریه پنجره، مهرماه ۱۳۹۱:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/80.pdf>

۷. در مقاله زیر، نویسنده نزاع اصلی میان روشنفکران دینی و منتقدانش در دهه های اخیر را به نادرستی صورت بندی کرده و مسائل فرعی را به جای مسئله اصلی نشانده است:

بیژن عبدالکریمی، «رهبری تمدنی ونه رهبری سیاسی»، سایت جرس:

<http://www.rahesabz.net/story/63024/>

کرده و تفکیکِ نهادِ دین از نهاد دولت را تئوریزه کرده و میان «حکومت دینی» و «حکومت فقهی» تفکیک قائل شده، از «دین حداقلی» دفاع کرده و البته هزینه آنرا هم پرداخته‌اند. در مقابل، گروهی دیگر نیز گذرگاه عافیت را تنگ دیده و جریده رفته و با وام کردن دو صنعت «ابهام» و «ایهام» عالما و عامدا در پرده و به اشارت سخن گفته تا کثیری را راضی نگه دارند و هزینه‌ای نپردازند و رنجی نبرند و آسایش و زندگیشان به خطر نیفتند. نباید صورت مسئله را تغییر داد و به بیراهه و کژراهه رفت و مسئله اصلی را با شبه مسئله‌ها در آمیخت و احکام آنها را به یکدیگر تسری داد؛ بقیه مسائل ذیل این مسئله تعریف می‌شوند و شأن عرضی و تبعی دارند. البته تلقی انسانها از زندگی یکسان نیست و نمی‌توان و نباید از همه اهل قلم انتظار داشت که اهل پاکبازی و دلیری و ترک تعلقات باشند، نظیر احمد زیدآبادی نازنین؛ اما می‌توان از ایشان انتظار داشت که اگر مددی نمی‌رسانند، دست کم آتش بیار معرکه نشوند و نفتی بر آتش نریزند و حقی را ناحق نکنند. قابل فهم است که کسانی بخواهند هزینه نپردازند و سکوت اختیار کنند، اما نشانه رفتن کمان ملامت، تنها به سمت حاملان قرائت دموکراتیک از دیانت و سیاست در این روزگار غریب، در ترازوی عدالت و انصاف وزنی ندارد و نام نیکی برای کسی به ارمغان نمی‌آورد.

سردبیر مهرنامه در جایی از مقاله «پیغام سروش، داستان داوری» می‌نویسد:

«... تجدید تجربه اعتزال» (کهد کتر سروش یک دهه است وعده آغاز آن را می‌دهد) هرگز شروع نشد... اکنون روشنفکری دینی (از گرایش سروش) بیشتر به یک هویت تاریخی تبدیل شده که در پاره‌ای احزاب سیاسی و برخی دانشوران علوم انسانی هنوز زنده است.»

نمی‌دانم نویسنده این سطور تا چه میزان تحولات روشنفکری دینی در یک دهه اخیر را پی‌گیری کرده است؟ مباحث ناظر به وحی در چند سال اخیر که به وسیله سروش و مجتهد شبستری طرح شده و مباحثات و مجادلات بسیاری را در پی داشته، مگر چیزی غیر از تجدید تجربه اعتزال و احیای مکتب نومعتزلی است؟ عبدالکریم سروش در مکاتباتی که با جعفر سبحانی داشت،<sup>۸</sup> به صراحت مبادی و مبانی متافیزیکی و الهیاتی خویش را به میان آورده و در پی طرح نظام الهیاتی جدیدی بر آمده؛ و کوشیده با تمسک جستن به روش «اجتهاد در اصول» و تنقیح بنیادین مبانی انسان‌شناختی، وجودشناختی و معرفت‌شناختی، فقهی با صورت و سیرتیمتفاوت با فقه سنتی عرضه کند. در نسخه انگلیسی کتاب بسط تجربه نبوی<sup>۹</sup> که چهار سال پیش منتشر شده و علاوه بر ترجمه مقالات اصلی کتاب، شامل ترجمه مکاتبات سروش و سبحانی هم هست، فروغ جهانبخش در مقدمه عالمانه و مبسوطی که بر آن نگاشته، به درستی آورده که نظریات دین‌شناسانه عبدالکریم سروش در این مجلد را می‌توان متعلق به نحله نومعتزلی قلمداد کرد که

۸ نگاه کنید به مقالات عبدالکریم سروش تحت عناوین «بشر و بشیر» و «طوطی و زنبور» در سایت ایشان:

www.dr.soroush.com

9AbdulkarimSoroush, (2009) *The Expansion of Prophetic Experience: Essays on Historicity, Contingency and Plurality in Religion*, translated by NilouMobasser, Edited and Analytical Introduction by Forough Janbaksh (USA: Brill).

چند صباحی است در جهان اسلام سربر آورده است. پس به نظر می‌رسد نگرش اعتزالی و تجدید تجربه اعتزال در سنت روشنفکری دینی بومی، چند سالی است که آغاز شده است. از این خطای آشکار کهبگذریم، «هویت تاریخی» قلمداد کردن روشنفکری دینی و سراغ گرفتن از آن در برخی از احزاب سیاسی و دانشوران علوم انسانی نشان می‌دهد که این جریان در فضای روشنفکری ایران همچنان رمقی دارد؛ هر چند بنابر تجربه شخصی خویش و اطلاعی که از منابع متعدد در سالیان اخیر کسب کرده‌ام، انصافاً قضا می‌کنم که نویسنده آورده است. می‌توان از روی تیراژ مقالات و کتاب‌ها و فایل‌های صوتی و طنین‌انداز و بحث‌انگیز بودن آثار روشنفکران دینی و میزان مخاطبان ایشان در ایران کنونی، چنین انگاشت که به رغم ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های سیاسی در این زمانه عسرت، همچنان بخت و اقبال این جریان بلند است.

نویسنده در انتهای مقاله «پیغام سروش، داستان داوری» می‌نویسد:

«می‌توان هایدگری بود یا پوپری، اما نه از حاکمیت دفاع کرد و نه از اپوزیسیون. مهم آن است که هر کس بتواند با استدلال – و نه افشاگری – طرف دیگر را اقناع – نه منکوب کند. نه هجرت خیانت است و نه ماندن جنایت. قصه ما همان قصه طوطی و بازرگان است: یاد آرید ای مهان زین مرغ زار/ یک صبحی در میان مرغزار».

ایشان درست می‌گویند، نه هجرت خیانت است و نه ماندن جنایت؛ به خصوص اگر راهی جز هجرت بر جای نمانده باشد. مهم این است که بتوان طرف مقابل را با استدلال اقناع کرد و نه منکوب. خوب است راقم این سطور، نوشته «فراموشی دین به مثابه سنت» و پرسش‌های مصاحبه‌کننده را در پرونده روشنفکری دینی شماره ۲۵ دوباره مطالعه کند تا عیار استدلال‌گری و انصاف و ادب‌نویسنده پرونده‌ی روشن شود که زیر نظر سردبیر *مهرنامه* منتشر شده است. البته که نفس ماندن جنایت نیست و مطلقاً رفتن خیانت نیست؛ اما چگونه ماندن و رفتن نیز مهم است؛ نمی‌توان و نباید بر هر گونه ماندنی و رفتار کردنی صحنه گذاشت. کسانی هم مانده‌اند و خویش‌تنداری پیشه کرده و به یمین و یسار نزده و موقرانه و منصفانه ملاحظات خویش درباره جماعت روشنفکران این دیار را پیش چشم دیگران قرار داده‌اند.

امیدوارم که تاختن به روشنفکران در شماره‌های اخیر *مهرنامه*، این نوبت نیز قربه‌الی‌الله بوده و ملاحظه دیگری در کار نبوده است! حال که روشنفکران دینی به رغم اقبال خلاق، تربیونی در داخلند و نشریاتشان بسته شده و غالب اعضای آن به کنجی خزیده و حتی از استخدام استادی در دانشگاه‌های دولتی صرفاً به جهت تدریس در مؤسسه منسوب به این جریان، ممانعت به عمل می‌آید؛<sup>۱۰</sup> چون دیگر معضلات معرفتی به حمدالله حل شده، لابد مصلحتی بالاتر از حمله بردن به این گروه جهت اعتلای وضعیت فرهنگی و روشنفکری این دیار در میان نبوده است. نحلّه روشنفکری دینی که از ابتلای به ابهام و ابهام‌گویی می‌گریزد و آموزه‌ها و سخنانش «مثل یک تکه چمن روشن» است و تاوان آنرا نیز پرداخته، از این نامردمی‌ها و بی‌وفایی‌ها و بی‌مهری‌ها نمی‌رنجد و تنگناها و

۱۰. مؤسسه معرفت و پژوهش

تضییقات و محذورات برخی نویسندگان را درك می‌کند، که هاضمه‌ای فراخ دارد و با دل خونین، لب خندان آوردهو بیشتر نگران داوری تاریخِ روشنفکری این دیار در حق چنین نویسندگانی است که از قلمشان بوی صداقت و حریت به مشام نمی‌رسد؛ و در عین حال به امید سر زدن خورشید حقیقت در آسمان اندیشهٔ ایران زمین در آیندهٔ نه چندان دور صبوری پیشه کرده و شب و روز را دوره می‌کند:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافرست رنجیدن